

بررسی اقسام کلمه «ما» با رویکرد تطبیقی بر قرآن کریم

مهدی جمشیدیان^۱

چکیده

پیرامون کلمه «ما» و اقسام آن در ادبیات عرب، مطالب بسیاری وجود دارد؛ چنان‌که با مراجعه به کتب نحوی یا به قرائت تفاسیر قرآن کریم مخصوصاً تفاسر ادبی، به اختلافات چشم‌گیری حول اقسام کلمه «ما» و انواع به کار رفته آن در آیات برمی‌خوریم؛ به همین جهت لازم است به بررسی کتب نحوی و تفاسیر مختلف پرداخته و این اختلافات را برطرف کنیم. در مقاله پیش‌رو با گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای به ارائه تقسیم‌بندی متقن و منظمی حول اقسام کلمه «ما» پرداخته شده و سعی گردیده است تا کامل‌ترین شکل تقسیم‌بندی را ارائه کرده و اقسام را تحلیل و تبیین نماید. همچنین با تطبیق بر آیات، اقسامی از «ما» که در قرآن وارد شده‌اند را مورد بررسی قرار داده و آیاتی را که در آن‌ها نوع «ما» مورد اختلاف است در حد وسع واکاوی کرده و نظرات نحوات و مفسرین را ذیل آن بیان نموده است، تا اقسام و احکام کلمه «ما» به شکل دقیق مشخص شده و در تطبیق بر آیات قرآن با مشکل و اختلاف کمتری مواجه شویم. نتیجه حاصل شده، اثبات شانزده قسم برای کلمه «ما» می‌باشد که چهار مورد آن در قرآن کریم وارد نشده است.

واژگان کلیدی: کلمه «ما»، اقسام «ما»، کلمه «ما» در قرآن.



۱. مقدمه

یکی از کلمات پرکاربرد در قرآن کریم کلمه «ما» می‌باشد، که به سبب کثرت استعمال این کلمه در قرآن کریم و همچنین اقسام مختلفی که این کلمه دارا می‌باشد، برای فهم صحیح آیات قرآن و دیگر متونی که به زبان عربی نگارش شده‌اند، از پرداختن به اقسام این کلمه و تطبیق آن بر آیات قرآن کریم ناگزیر هستیم.

نحات اقسام و معانی گوناگونی برای کلمه «ما» ذکر کرده‌اند که در بعضی از معانی و تقسیم‌بندی‌ها میان آن‌ها اختلاف است. این اختلاف‌ها علاوه بر نوع تقسیم‌بندی و نموداری که از کلمه «ما» ارائه می‌دهند، در اصل وجود برخی از اقسام و معانی نیز به چشم می‌خورد. این اختلافات به اینجا پایان نمی‌یابد و تا اعراب القرآن نیز پیش می‌رود؛ چنان‌که وقتی به کتب نحوی و تفاسیر مراجعه می‌کنیم شاهد اختلاف در اعراب، معنی و تفسیر آیاتی هستیم که کلمه «ما» در آن‌ها استعمال شده است.

به همین خاطر از سده‌های گذشته میان مفسرین و نحاتی که دستی بر اعراب قرآن داشته‌اند دغدغه‌ای پیدا شده تا بهترین تقسیم‌بندی‌ها درباره کلمه «ما» و دقیق‌ترین تطبیق‌ها را بر روی آیات قرآن ارائه دهند؛ به عنوان مثال ابن هشام در مغنی اللیب که سعی دارد با بیان کامل‌ترین تقسیم‌بندی از مثال‌های قرآنی استفاده کند و تفاسیر ادبی نظیر الدر المصون که تلاش نویسنده آن بر این است که نظرات اختلافی در خصوص عبارات قرآن در کلماتی هم‌چون «ما» را ذیل هر آیه بررسی کند، یا دیگر مقالاتی که در دهه‌های اخیر بر ارائه مطالبی سودمند حول این موضوع سعی کرده‌اند؛ نظیر مقالات «(ما) و وظیفتهما النحویة فی القرآن الکریم»، اثر عمار الشیخ ادریس عمر (۲۰۱۰ م)، «(ما) فی القرآن الکریم دراسة نحویة»، اثر دکتر عبدالجبار الفتوحی (۲۰۱۹ م) و «أصول (ما) فی القرآن الکریم مع دراسة تطبیقیة علی سورة یس»، اثر ابراهیم بن سعید الدوسری (۲۰۰۳ م). اما با وجود تحقیق‌ها و تالیف‌های صورت گرفته، هنوز خلا یک رساله جامع که به بررسی اقسام کلمه «ما» پرداخته و آن‌ها را در قرآن کریم مورد بررسی قرار دهد احساس می‌شود؛ به همین جهت مقاله پیش‌رو تلاش می‌کند به صورت منظم و نموداری به کامل‌ترین شکل، به بررسی اقسام کلمه «ما» بپردازد. تمامی شاهد مثال‌های این مقاله از آیات شریفه قرآن می‌باشد که ضمن تطبیق آن اقسام بر

آیات قرآن، به موارد اختلافی که در ذیل آیات درباره نوع کلمه «ما» بیان شده است نیز پرداخته است و سعی دارد رساله‌ای خلاصه و مفید در باب کلمه «ما» و استعمالات آن در قرآن کریم تنظیم کند.

۲. اقسام «ما»

۲-۱. «ما» اسمیه

کلمه «ما» به دو نوع اسمیه و حرفیه تقسیم می‌شود، که هرکدام به چند دسته تقسیم می‌شوند و به سبب شرافتی که اسم نسبت به حرف دارد، در ابتدای بحث به اقسام «ما» اسمیه می‌پردازیم؛ این قسم از «ما» به جهت شباهت وضعی به حرف مبنی بوده و محل اعرابی دارد. «ما» اسمیه دارای سه نوع است:

۲-۱-۱. معرفه

«ما» اسمیه معرفه نیز بر دو نوع تامه و ناقصه تقسیم می‌شود:

معرفه ناقصه

«ما» معرفه ناقصه همواره محتاج جمله‌ای است که آن را تکمیل کرده و از ابهام خارج نماید تا مصداق آن مشخص گردد. این «ما»، موصوله است و جمله بعد از آن صله می‌باشد. این نوع از «ما» هم بر ذوات غیرعاقل اطلاق می‌شود و هم بر ذوی العقول. (سامرانی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱، ص ۱۳۰)

معرفه تامه

این قسم از «ما» نیز به دو قسم عامه و خاصه تقسیم می‌شود:

الف) معرفه تامه عامه: به معنای «الشیء» است و به آن عامه می‌گویند؛ زیرا معنای آن قابلیت تطبیق بر عموم موجودات را دارد و علامت شناخت ما معرفه تامه عامه این است که اسمی مقدم بر ما و عاملش نشده است که از حیث معنا ما و عاملش برای آن اسم صفت باشند. بسیاری از نحات این قسم از «ما» یعنی معرفه تامه را قبول نداشته و این نوع را فقط ابن خروف از قول سیبویه نقل کرده است. نحات گروه مخالف نیز در مواردی که آیه قرآن به‌عنوان شاهد مثال «ما» معرفه تامه آمده آن‌را بانقش نکره مجرد از معنای حرف تامه ترکیب کرده‌اند. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۸۸؛ سیبویه، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۱۷۷؛ صفائی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۲۲)



اما چنین به نظر می‌رسد که رأی جناب سیبویه و پیروان ایشان صحیح‌تر باشد؛ چراکه عبارت «نعمًا» از لحاظ معنا امکان اطلاق بر هر چیزی را دارد، اما قبل از «نعمًا» آن چیزی که قرار است «نعمًا» به آن اطلاق شود در کلام آورده می‌شود، و «نعمًا» به آن چیز به نوعی اشاره دارد، و همین معنای اشاره کفایت می‌کند تا آن را معرفه بدانیم.

ب) معرفه تامه خاصه: قبل از این نوع از «ما» و عاملش، اسمی ذکر شده که «ما» و عاملش - که یا «نعم» و یا «بئس» است - برای آن اسم صفت در معنا می‌باشند. هر چند در لفظ نمی‌توانند صفت باشند؛ چون از جنس جمله انشائیه هستند، بلکه با تاویل به (مقولا فیه نعمًا) صفت واقع می‌شوند، و این «ما» خاصه و جزئی است؛ زیرا مصداق آن همان اسم مقدم است که «ما» و عاملش صفت معنوی برای آن است؛ مانند: «غسلتُه غسلا نعمًا». نکته قابل توجه این است که «ما» معرفه تامه خاصه از مواردی است که در قرآن وارد نشده است. (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۸۸؛ سیبویه، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۷۳)

۲-۱-۲. نکره مجرد از معنای حرف

«ما» اسمیه نکره مجرد از معنای حرف به دو قسم ناقصه و تامه تقسیم می‌شود:

ناقصه

عبارت است از «ما» اسمیه نکره مجرد که همواره موصوف واقع شده و نیازمند توصیف می‌باشد و به همین جهت به آن ناقصه یا نکره موصوفه می‌گویند و با معنای «شیء» مترادف است؛ مثال: «مررت بها مُعجِبٍ لک». (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۸۸؛ صفائی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۲۲)

یکی از فرق‌های بین «ما» موصوله و «ما» موصوفه در جمله تالی آن است که جمله بعد از موصوله را صله می‌نامند، که محلی از اعراب ندارد و جمله بعد از موصوفه را جمله وصفیه می‌نامند، که محل اعرابی دارد و اعراب آن همان اعراب موصوف آن است. (رضی، ۱۹۹۶ م، ج ۳، ص ۸)

تامه (تعجبیه)

عبارت است از «ما» اسمیه نکره مجرد از معنای حرف که برخلاف «ما» ناقصه نیازمند لفظی دیگر برای توضیح و توصیف خود نیست.

البته جناب ابن هشام برای این قسم از «ما» دو مورد دیگر نیز ذکر می‌کند؛ «ما» نکره مجرد از معنای حرف تامه‌ای که در باب نعم و بئس می‌آید؛ دیگری در باب مبالغه به کار می‌رود که به دلیل عدم وجود شاهدمثال قرآنی و اختلافی بودن این دو مورد، در این مقال به آن‌ها پرداخته نخواهد شد. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۸۸)

۲-۱-۳. نکره متضمن معنای حرف

«ما» اسمیه نکره متضمن معنای حرف تمامی خصوصیات اسم را دارا است، به‌علاوه اینکه معنای یک حرف را نیز در خود دارد؛ به‌طوری‌که گویا با معنای آن حرف مترادف است. این نوع از «ما» بر دو نوع است:

استفهامیه

«ما» استفهامیه متضمن معنای همزه استفهام بوده و به معنای «أ شئ» است. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۸۹؛ صفائی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۲۵)

شرطیه

نوع دوم از «ما» اسمیه متضمن معنای حرف، «ما» شرطیه می‌باشد که از اسماء شرط جازم و صدارت‌طلب بوده و بر دو قسم است:

الف) «ما» شرطیه غیر زمانیه: بر تعلیق تحقق مضمون جواب بر تحقق مضمون شرط دلالت می‌کند. این نوع از «ما» فقط برای غیرعقل استعمال می‌شود.

ب) «ما» شرطیه زمانیه: بر تحقق خارجی جواب در زمان وجود خارجی شرط دلالت می‌کند، و محل این «ما» اکثراً بنا بر ظرفیت، منصوب بوده و عامل آن فعل جواب است. ابوعلی فارسی، ابوالبقاء عکبری، ابوشامه، عبدالله ابن بری و ابن مالک به این نوع از «ما» اشاره کرده‌اند. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۱)

۲-۲. «ما» حرفیه

این نوع از «ما» مبنی الاصل بوده و محلی از اعراب ندارد. همچنین مانند «ما» اسمیه دارای سه نوع است:



۲-۲-۱. نافییه

«ما» نافییه دلالت بر عدم تحقق مضمون جمله بعد می‌کند. این نوع از «ما» هم بر جمله اسمیه و هم بر جمله فعلیه داخل می‌شود و اگر بر جمله اسمیه داخل شد، اهل حجاز و تهامه و نجد، به آن نقش «لیس» را داده و به آن «ما مشبیه به لیس» می‌گویند. اگر «ما» نافییه بر جمله فعلیه داخل شود، عمل نمی‌کند. همچنین اگر بر فعل مضارع داخل شود، آن فعل مضارع را منفی می‌کند و در این صورت جمهور نحویون می‌گویند: آن فعل مضارع فقط زمان حال را دارد، و دیگر قابل تطبیق بر استقبال نیست، لکن ابن مالک قائل است که «ما» همانند «لام» حالیه (که چنین حکمی دارد) نیست و موجب اختصاص مضارع به زمان حال نمی‌شود و در مقام رد کسانی که این ادعا را دارند به آیه قرآن تمسک می‌کند که در تطبیق بر آیات این قسم بررسی می‌شود. (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۲؛ ابن مالک، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۴)

۲-۲-۲. مصدریه

دومین قسم از اقسام سه‌گانه «ما» حرفیه، «ما» مصدریه می‌باشد که همچون «أن» مصدریه فعل بعد خود را به مصدر تاویل می‌برد. البته نحات تفاوت‌هایی بین این دو حرف مصدریه قائل شدند؛ نظیر این که «أن» برای ماضی و مستقبل به کار می‌رود و «ما» برای حال. (ابن جنی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۵۴۹) این نوع از «ما» بر دو نوع است:

مصدریه غیر زمانی

این نوع از «ما» مصدریه فقط فعل را به مصدر تاویل می‌برد.

مصدریه زمانی

«ما» مصدریه زمانی علاوه بر تاویل به مصدر بردن فعل بعد، یک کلمه دال بر وقت و مدت به آن مصدر اضافه می‌کند. باید توجه داشت که اگر معنای «ما» مصدریه زمانی این‌گونه باشد که دلالت بر زمان بالاصاله کند و به طور نیابت از اسم زمان مضاف محذوف دلالت نداشته باشد، باید قائل به این شویم که «ما» اسم زمان بوده و مصدریه نباشد؛ زیرا تمامی الفاظ زمان، اسم هستند و ادات مصدریه همگی حرف می‌باشند، و چون «ما» مصدریه حرف است، دلالت آن بر زمان به واسطه جایگزینی آن در جای مضاف زمانی محذوف است. همچنین قابل ذکر است که در

«ما» مصدریه زمانیه، در عنوان نحوی آن از لفظ «زمانیه» استفاده شده و از آن تعبیر به «مصدریه ظرفیه» نمی‌شود، علت آن این است که گاهی آن کلمه‌ای که دلالت بر زمان می‌کند و حذف می‌گردد و «ما» نائب آن می‌شود، ظرف و منصوب است، لذا «ما» که نائب از آن می‌شود نیز بالتبع منصوب می‌گردد، و گاهی نیز آن اسم زمان منوب عنہ از ظرفیت خارج شده و منصوب نمی‌باشد، لذا «ما» که از آن نائب می‌شود، ظرف و منصوب نمی‌باشد، به همین جهت در عنوان نحوی «ما» از لفظ «الظرفیه» استفاده نمی‌شود، بلکه از لفظ «الزمانیه» استفاده می‌گردد تا شامل هر دو قسم گردد؛ زیرا اسم زمان هم می‌تواند ظرف و مفعول فیه واقع شود و هم می‌تواند اعراب دیگری بگیرد، درحالی که ظرف، تنها بنا بر مفعول فیه بودن منصوب می‌شود. باید دانست که هر چند «آن» و «ما» هر دو از ادات مصدریه می‌باشند، لکن در مساله نیابت از زمان با هم اختلاف دارند؛ زیرا «آن» در نیابت از زمان مانند «ما» نمی‌باشد و تنها در بین ادات مصدریه «ما» است که می‌تواند نائب از زمان باشد، به خلاف نظر ابن جنی که قائل است «آن» نیز نائب از زمان می‌باشد. (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۳؛ صفائی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۳۹)

۲-۲-۳. زائده

دومین قسم از اقسام سه‌گانه «ما» حرفیه، «ما» زائده می‌باشد. برخی از نحوات قائل به این هستند که این نوع از «ما» و یا به شکل کلی حروف زائد به سبب دلالت بر زیادت، حشو و لغو در قرآن جایی ندارد، اما حقیقت چنین است که دلیل زائده نامیدن این حروف این است که دارای معنای اساسی نمی‌باشند و فقط به سبب تاکید ذکر می‌شوند و به همین جهت در علم نحو دو اصطلاح زائده و تاکید مترادف به کار می‌روند. این قسم از «ما» بر دو نوع است:

«ما» زائده کافه

این نوع از «ما» بازدارنده از عمل کلمه قبل است و در سه مجال استعمال می‌شود:

الف) «ما» زائده کافه از عمل رفع: باید دانست که آن کلماتی که «ما» کافه مانع از عمل رفع آن‌ها است، سه فعل «قلّ، کثر و طال» می‌باشد؛ به شکلی که این افعال به جهت عدم قدرت عمل رفع، دیگر فاعل ندارند. علت الحاق «ما» کافه به آن‌ها این است که معنای آن‌ها شبیه به «رُبّ» می‌باشد و چون «ما» کافه به «رُبّ» ملحق می‌شود، بنابراین به این سه فعل نیز ملحق



می‌شود؛ زیرا فعل «قلّ» شبیه «رُبّ» تقلیلیه است و «کثر و طال» شبیه «رُبّ» تکثیریّه می‌باشد. قابل توجه است که بعد از الحاق «ما» به این سه فعل، این افعال تنها بر جمله فعلیه درمی‌آیند که فعل آن صریحا ذکر شده است. باید گفت که طبق تحقیقات انجام‌شده این نوع از «ما» در قرآن کریم ذکر نشده است. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۴؛ صفائی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۴۱)

ب) «ما» زائده کافه از عمل نصب: مانع عمل نصب و رفع حروف مشبّهه بالفعل است. هرگاه «ما» کافه ملحق به حروف مشبّهه بالفعل شود، آن‌ها را از عمل باز می‌دارد و تنها در «لیت» بقای عمل جایز است. شایان ذکر است که در این صورت تمامی آن‌ها می‌توانند بر هر دو جمله اسمیه و فعلیه داخل شوند و «انّ» و «انّ» دارای معنای حصر می‌گردند. برخی نحوین به «ما» زائده کافه از عمل نصب، «ما» مُهَيَّئَة نیز می‌گویند؛ چراکه این نوع از «ما» مهیاکننده دخول حروف مشبّهه بالفعل بر جمله فعلیه است. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۴؛ صفائی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۴۱)

ابن درستویه و بعضی از نحوین مکتب کوفه قائل هستند که «ما» ملحق به حروف مشبّهه بالفعل، «ما» حرفیه زائده کافه نیست، بلکه «ما» اسمیه شأنیه همانند ضمیر شأن است که دلالت بر تفخیم و بزرگداشت مضمون جمله بعد می‌کند و همان‌گونه که ضمیر شأن به جهت مبهم‌بودن مصداق و معنای آن، دارای ابهام است و با جمله بعد تفسیر و تبیین می‌گردد، این «ما» نیز همین‌گونه است، لذا «ما» در محل نصب و اسم حروف مشبّهه بالفعل بوده و جمله مفسره بعد به عنوان خبر آن حروف، در محل رفع است، بنابراین به نظر ابن درستویه جمله «إنّما زید عالم» با «إنّ زید عالم» یک معنا دارد. جناب ابن هشام در پاسخ ابن درستویه و این گروه از نحوین کوفه می‌گوید: اولاً، «ما» ملحق به این حروف طبق نظر شما مبتدا است، درحالی‌که هرگز صلاحیت مبتدا شدن را ندارد، لذا در هیچ عبارتی این «ما» مبتدا واقع نشده است تا در این موارد حمل بر آن گردد. و ثانیاً، تمامی نواسخ می‌تواند بر مبتدا داخل شود، درحالی‌که تنها حروف مشبّهه بالفعل می‌توانند بر این «ما» داخل شوند، بنابراین با این دو نقص، مشخص می‌شود که «ما» اسم نبوده و دارای معنای شأنیت نمی‌باشد. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۴)

ج) «ما» زائده کافه از عمل جر: این نوع از «ما» به حروف جر و به بعضی از ظروف ملحق می‌شود که به اسم بعد اضافه و مانع از عمل جر آن‌ها می‌شود. باید دانست که حروف جری که «ما»

کافه به آن‌ها ملحق می‌شود چهار حرف هستند: «رُبّ، کاف، باء و من» و ظروفی که این کلمه به آن‌ها الحاق می‌شود سه تا هستند: «بین، اذا، حیث». طبق بررسی‌های انجام‌شده برای ظروف و کلمات جاره «باء و من» شاهد مثالی در قرآن کریم یافت نشد. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۶)

«ما» زائده غیرکافه

این قسم از «ما» مانع از عمل ماقبل نمی‌باشد و بر دو نوع است:

الف) «ما» زائده غیرکافه عوضیه: عبارت است از «ما» غیرکافه‌ای که عوض از لفظ

محذوفی واقع شود و در زبان عرب در دو موضع و محل استعمال می‌شود:

موضع اول: «ما» عوض کان؛ مانند: «اما انت منطلقا انطلقت» که در اصل این‌گونه بوده است: «انطلقت لأن كنت منطلقا». پس از آن، جار و مجرور «لأن كنت منطلقا» به جهت اختصاص و حصر، از فعل «انطلقت» مقدم شده، سپس «کان» به جهت اختصار حذف شده و ضمیر مخاطب به صورت منفصل در آمده و «ما» عوض از «کان» محذوف آورده شده است و لام تعلیل نیز به علت وقوع مابعدش در موضع مفعول له به جهت اختصار حذف گردیده و نون «ان» به علت قریب‌المخرج بودن با میم، تبدیل به میم و سپس در میم «ما» ادغام شده است. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۴۷؛ صفائی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۵۴) لازم به ذکر است که طبق بررسی‌های انجام شده استعمال «ما» زائده غیر کافه عوضیه در قرآن کریم یافت نشد.

موضع دوم: دومین موضع استعمال «ما» زائده غیرکافه عوضیه، عوض «کان» و اسم آن بعد از ادات شرط می‌باشد؛ مانند: «إفعل هذا إم لا» که در اصل «إفعل هذا إن كنت لاتفعل غیره» می‌باشد، که «كنت» به کلی حذف شده و عوض آن «ما» آورده شده و نون «ان» بعد از تبدیل به میم در میم «ما» ادغام شده است. شایان ذکر است که در این مثال جزئی از اجزای خبر یعنی «تفعل غیره» نیز حذف شده و تنها حرف نفی آن یعنی «لا» باقی مانده است و قرینه بر حذف آن، ذکر «افعل» در ماقبل است؛ زیرا متکلم در مقام بیان طلب فعل در صورت عدم انجام افعال دیگر است. و جواب شرط نیز به قرینه «افعل» حذف شده است؛ زیرا حتما جواب این شرط «افعل» است. بنابراین، تقدیر مثال این‌گونه است: «افعل هذا إن كنت لاتفعل غیره افعل هذا». (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۴۷؛

صفائی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۵۴)



ب) «ما» زائده غیرکافه غیر عوضیه: عبارت است از «ما» غیرکافه‌ای که عوض از لفظی واقع نمی‌شود و بعد از عوامل مختلفی نظیر رفع، نصب، جزم و جر قرار می‌گیرد. همچنین بعضی از اوقات بعد از ادات شرط غیر جازم و بین تابع و متبوع نیز واقع می‌شود. (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۹-۲۹۸)

۳. تطبیق بر آیات قرآن کریم

۳-۱. تطبیق «ما» اسمیه

۱. ﴿وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا﴾ (طه، ۶۹)

در آیه شریفه فوق «ما» اسمیه، معرفه ناقصه یا همان موصوله می‌باشد که برای غیرعاقل به کار رفته است؛ چراکه منظور از «ما فی یمین» عصای حضرت موسی است.

۲. ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ (نساء، ۳)

در آیه شریفه فوق «ما» اسمیه، معرفه ناقصه یا همان موصوله می‌باشد که برای ذوی‌العقول به کار رفته است و منظور از «ما طاب لکم» زانی از خویشان شما هستند.

۳. ﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس، ۵ تا ۸)

در خصوص هر سه «ما» که در عبارت فوق به کار رفته است دو نظر وجود دارد:

الف) «ما» موصوله است و به خدای متعال برمی‌گردد؛ و اینکه چرا از عبارت «من» که مختص به ذوی‌العقول است استفاده نشده، این‌طور پاسخ می‌دهند که برای این بوده است که نکته‌ای مهم‌تر را افاده کند، و آن بزرگ جلوه دادن و شگفتی انگیزیدن است، و معنایش این است که سوگند می‌خورم به آسمان و آن چیز قوی‌عجیبی که آن را بنا کرده و سوگند می‌خورم به زمین و آن چیز نیرومند و شگفت‌آور که آن را گسترده. (طباطبائی، ۱۳۹۰ ق، ج ۲۰، ص ۲۹۷)

ب) «ما» مصدریه است، طبق نظر زجاج و میرد. و این چنین استدلال کرده‌اند که «ما» برای غیرذوی‌العقول است و در اینجا برای خدای متعال استعمال نمی‌شود، بلکه «ما» مصدریه بوده و قسم به مصادر است و مقصود از قسم خوردن به مصادر همان قسم خوردن به فاعل آنهاست که منظور خدای متعال است.

زمخشری چنین پاسخ می‌دهد که: با توجه به آیه ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ که فاعل آن خدای

متعال است، اگر بخواهیم کلمه «ما» را در آیات قبل موصوله ندانیم، تا آن‌ها نیز مستقیماً به خدای متعال برگردد، فساد در نظم پیش می‌آید. (سمین، ۱۴۱۴ ق، ج ۶، ص ۵۳۰)

۴. ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَبِعَمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ (بقره، ۲۷۱)

شاهد مثال در «فنعماً» است که «ما» معرفه تامه عامه می‌باشد. (ابن‌هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۸۸) البته با توجه به عدم اثبات این نوع از «ما» نزد اکثر نحات، در این آیه شریفه نوع «ما» را نکره (مجرد از معنای حرف) تامه گرفته‌اند که در باب نعم و بئس استعمال می‌شود. (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۳۱۶)

۵. ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ

عِبَادِهِ﴾ (بقره، ۹۰)

شاهد «ما» در «بئسما» است که نکره موصوفه بوده که مفسر برای فاعل بئس است و به معنای «بئس شیئاً» می‌باشد، اما سیبویه «ما» را در این آیه معرفه تامه دانسته و عبارت را «بئس الشیء» می‌داند. کسائی و فراء نیز «ما» را در این آیه موصوله دانسته و جمله بعد را صله برای آن. (سمین، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۳۰۰)

همچنین کسائی به نقل از ابن عطیه اظهار می‌کند که «ما» در آیه فوق، مصدریه است؛ یعنی «بئس اشترائهم» و ابن عطیه این‌طور استدلال می‌کند که «بئس» بر اسم معینی که به واسطه اضافه شدن به ضمیر معرفه شده داخل نمی‌شود، لذا «ما» حرفیه مصدریه است. (ابوحیان، ۱۴۲۰ ق، ج ۱، ص ۴۸۹)

۶. ﴿لَيْسَ مَا قَدَمْتَ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ (مانده، ۸۰)

در آیه فوق نیز «ما» نکره موصوفه و مفسر برای فاعل بئس می‌باشد. همچنین مانند آیه قبل طبق نظر سیبویه «ما» معرفه تامه و طبق رای کسائی و فراء «ما» موصوله است.

۷. ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَىٰ النَّارِ﴾ (بقره، ۱۷۵)

آیه شریفه فوق طبق نظر جمهور و سیبویه نکره مجرد از معنای حرف تامه بوده و دارای معنای تعجبی می‌باشد و معنا به این شکل است: «أَنَّ اللَّهَ يَعْجَبُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَرَاءِ الْكُفَّارِ عَلَىٰ عَمَلِ يَقْرَهُمْ مِنَ النَّارِ».

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که تعجبی بودن معنای «ما» در آیه فوق به معنای تعجب برای خداوند متعال نیست، بلکه حال و عمل آن‌ها سبب تعجب مومنین و شاید سبب



تعجب خودشان در آخرت می‌شود که چگونه حاضر شدند معصیت کرده و بر آتش و عذاب الهی صبر کنند. (صبان، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۵)

اما چهار نظر دیگر نیز وجود دارد:

اول: بنابر نظر فراء «ما» استفهامیه بوده و معنای تعجیبی از آن برداشت می‌شود؛ مثال: «کیف تکفرون».

دوم: طبق نظر اخفش «ما» موصوله بوده و جمله بعد از آن صله «ما» می‌باشد.

سوم: بنابر نظری دیگر از اخفش «ما» در اینجا موصوفه است و جمله بعد از آن، صفت برای «ما» می‌باشد.

چهارم: آن‌طور که ابوالبقاء عکبری نقل کرده «ما» اسمیه نبوده، بلکه حرفیه نافیه می‌باشد و معنای آن چنین است: «فما أصبرهم الله علی النار». (سمین، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۴۵۵)

۸. ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ (عبس، ۱۷)

آیه شریفه فوق نیز طبق نظر جمهور «ما» نکره مجرد از معنای حرف تامه می‌باشد، که متضمن معنای تعجب است و معنای آن چنین است: «یتعجب من افراط کفره». همان‌طور که در آیه قبل بیان شد این تعجب به نسبت مخلوقات است نه خدای متعال. نظر دیگری که در رابطه با آیه فوق وجود دارد استفهامیه بودن «ما» است، که در این صورت معنای آن چنین است: «أی شیء أكفره؟». (ابوحیان، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۰، ص ۴۰۹)

۹. ﴿قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبِّكَ یَبِیْنُ لَنَا مَا لَوْنَهَا قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَمْسُرُ التَّاطِرِیْنَ﴾ (بقره، ۶۹)

شاهد مثال در عبارت «ما لونها» است که «ما» استفهامیه می‌باشد.

جناب ابوالبقاء عکبری بیان کرده است که چنانچه «لون» به نصب خوانده شود، مفعول «یبین» بوده و «ما» زائده می‌باشد، افزون بر آن این موضع از مواضع زیادت «ما» نمی‌باشد که در قسمت‌های بعدی ذکر خواهیم کرد. (سمین، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۲۵۶)

۱۰. ﴿قَالَ يَا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیْ أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِیْنَ﴾ (ص، ۷۵)

شاهد مثال در «ما» اول «ما منعك» می‌باشد که «ما» استفهامیه است. و نوع استفهام آن را

تقریری و توییحی ذکر کرده‌اند. (ابوحیان، ۱۴۲۰ ق، ج ۹، ص ۱۷۴)

۱۱. ﴿الْحَجَّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ

خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ (بقره، ۱۹۷)

شاهد مثال در آیه شریفه فوق می‌باشد که «ما» اسمیه شرطیه غیر زمانیه بوده و فعل «تفعلوا» را معجزوم کرده است.

۱۲. ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾ (شوری، ۳۰)

آیه شریفه فوق نیز از موارد «ما» شرطیه غیر زمانیه می‌باشد و فاء در «فبما» فاء جواب شرط می‌باشد. اما نکته‌ای که وجود دارد این است که در آیه فوق، جناب نافع و جناب ابن عامر عبارت «فبما» را بدون فاء قرائت کرده‌اند که در این صورت «ما» موصوله می‌باشد. جناب ابوالبقاء عکبری در صورت حذف فاء نیز، «ما» را شرطیه می‌داند و قائل به این است که مانند آیه شریفه ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾، حذف فاء ضروری به شرطیه بودن «ما» وارد نمی‌کند. رای جناب عکبری خلاف مذهب جمهور و سیبویه می‌باشد و فقط جناب اخفش و بعضی از بغدادیون قائل به آن هستند. در خصوص آیه‌ای که جناب عکبری به عنوان شاهد مثال می‌آورد نیز این چنین پاسخ می‌دهیم که عبارت «فإنکم لَمُشْرِكُونَ» جواب شرط نمی‌باشد، بلکه جواب برای لام قَسَمِ مقدری است که قبل از ادات شرط وجود دارد. (سمین، ۱۴۱۴، ق، ج ۶، ص ۸۲)

۱۳. ﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا

اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه، ۷)

شاهد مثال در عبارت «فَمَا اسْتَقَامُوا» است که کلمه «ما» شرطیه زمانیه می‌باشد و تقدیر عبارت

چنین است: «أَيَّ زَمَانِ اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ» و کلمه «ما» در این آیه ظرف زمانی می‌باشد.

اما نظرات دیگری در خصوص «ما» وجود دارد؛ نظر اول این‌که «ما»، شرطیه غیر زمانیه و در محل رفع و مبتدا باشد و «استقاموا» خبر و «فاستقیموا» جواب شرط آن باشد. و تقدیر عبارت چنین است: «أَيَّ زَمَانِ اسْتَقَامُوا لَكُمْ فِيهِ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ». نظر دیگر این‌که «ما» شرطیه باشد، اما در محل نصب بنا بر ظرف زمان بودن. و تقدیر عبارت چنین است: «أَيَّ زَمَانِ اسْتَقَامُوا لَكُمْ فِيهِ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ». جناب ابن مالک نیز اجازه داده است که «ما» مصدریه زمانیه، شرطیه جازمه باشد.

(سمین، ۱۴۱۴، ق، ج ۳، ص ۴۵۵)



۱۴. ﴿وَأَحَلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (نساء، ۲۴)

شاهد در عبارت «فما استمتعتم» می‌باشد که «ما» شرطیه زمانیه می‌باشد، اما با آن‌که شرطیه زمانیه است در محل رفع و مبتدا بوده و مفعول فیه نمی‌باشد و ضمیر «به» به آن برمی‌گردد. باید دانست که «ما» شرطیه زمانیه از ظروف متصرف است که می‌تواند غیر از ظرف و مفعول فیه، در مواضع دیگر مثل مبتدا نیز استعمال شود. نظر دیگری که در خصوص آیه شریفه فوق وجود دارد این است که «ما» موصوله باشد که در محل رفع و مبتدا بوده و عبارت «اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» صله آن و جمله بعد خبر آن باشد و بنابراین فرض، ضمیر «به» عائد در جمله صله است ولی در جمله خبر ضمیر در «لأجله» محذوف عائد بوده و در تقدیر است. (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ ق، ج ۳، ص ۵۹۰)

۳-۲. تطبیق «ما» حرفیه

۱. ﴿مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ (یوسف، ۳۱)

شاهد در آیه شریفه فوق است که «ما» حرفیه نافییه می‌باشد و عمل «لیس» را انجام داده است و «هذا» اسم آن و «بشرا» خبر آن می‌باشد.

۲. ﴿الَّذِينَ يَطَّأُّهُرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَابِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ﴾ (مجادله، ۲)

در آیه شریفه فوق نیز «ما» حرفیه نافییه می‌باشد و عمل «لیس» را انجام داده است و «هن» اسم آن و «امهاتهم» خبر آن می‌باشد. البته نکته‌ای که در هر دو آیه قابل توجه است و آن این‌که طبق قرائت جناب عاصم که از قراء سبعة می‌باشد و همچنین جناب ابن مسعود در آیه اول «بشرا» و در آیه دوم «امهاتهم» هر دو به رفع خوانده شده است؛ چراکه بر طبق لغت بنی‌تمیم به «ما» نافییه عمل نمی‌دهند. (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۶۶)

۳. ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِسْكُمْ﴾ (بقره، ۲۷۲)

شاهد در آیه شریفه فوق دخول «ما» حرفیه نافییه بر جمله فعلیه است که عمل نکرده است، اما تاثیر خود را در معنا گذاشته است و تقدیر آیه چنین می‌باشد: «فهو لا تنفسكم، لا يعود نفعه و لا جدواه الا عليكم». (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۶۹۴)

۴. ﴿وَإِذَا تَنَلَّ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ فُلٌ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدَّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي﴾؛ (یونس، ۱۵)

شاهد در آیه شریفه فوق است که «ما» حرفیه نافیه فعل مضارع بعد از خود را مختص به حال نکرده است؛ زیرا فاعل «یکون» تامه «أن أبدله» است که «أن» زمان فعل بعد را مختص به استقبال می‌کند و می‌دانیم که هرگاه زمان فاعل، استقبال شد، زمان فعل نیز باید استقبالی باشد؛ زیرا تناقض زمانی فاعل با فعل جایز نیست، بنابراین زمان «یکون» استقبال است و «ما» آن را مختص به حال نکرده است. (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۳۳۵)

به نظریه ابن مالک نیز این‌گونه جواب داده می‌شود که شرط خالص شدن فعل مضارع به حال با واسطه «ما» این است که قرینه برخلاف آن در کلام نباشد و در اینجا «أن أبدله» قرینه است. (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۲)

۵. ﴿إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا﴾ (توبه، ۱۱۸)

شاهد مثال آیه شریفه فوق در عبارت «بِمَا رَحَبَتْ» است که «ما» مصدریه غیر زمانیه می‌باشد و بر سر فعل ماضی داخل شده آن را تاویل به مصدر می‌برد و تقدیر آن چنین است: «برحبها». (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۲۹۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۲۱)

۶. ﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾؛ (انفال، ۶)

شاهد در آیه شریفه فوق عبارت «مَا تَبَيَّنَ» است که «ما» مصدریه غیر زمانیه بوده و بر سر فعل ماضی داخل شده و آن را تاویل به مصدر برده است و تقدیر عبارت چنین می‌باشد: «بعد تبینه و وضحه». (درویش، ۱۴۱۵ ق، ج ۳، ص ۵۳۱)

۷. ﴿وَجَعَلْنِي مَبْرَأًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾؛ (بقره، ۳۱)

شاهد مثال عبارت «مَا دُمْتُ حَيًّا» در آیه شریفه فوق می‌باشد که «ما» مصدریه زمانیه (مصدریه ظرفیه) بوده که فعل بعد خود را همراه با زمان تاویل به مصدر می‌برد و تقدیر عبارت چنین است: «مُدَّة دوامی حیا». (سمین، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۵۰۴)

۸. ﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا﴾ (بقره، ۲۰)

شاهد در آیه شریفه فوق عبارت «كُلَّمَا» می‌باشد که «ما» مصدریه زمانیه می‌باشد، اما ظرفیه



نیست؛ چراکه «ما» نایب از «وقت» شده است، درحالی که کلمه «وقت» در این آیه مفعول‌فیه نبوده، بلکه مضاف‌الیه «کل» می‌باشد و تقدیر عبارت این‌گونه است: «کل وقت اضواء لهم» و می‌دانیم که هرگز در نحو به مضاف‌الیه، ظرف اطلاق نمی‌شود. (درویش، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۴۹)

۹. ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ (مائده، ۵۵)

شاهد مثال در آیه شریفه فوق عبارت «انما» می‌باشد که «ما» حرفیه زائده کافه از عمل نصب بوده و بر سر «ان» (از حروف مشبیه بالفعل) درآمده و مانع از عمل نصب آن بر روی عبارت «ولیکم» شده است و آن هم چنان مبتدا و مرفوع است. (درویش، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۵۰۷)

۱۰. ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ (نحل، ۱۱۵)

شاهد مثال در این آیه شریفه عبارت «انما» می‌باشد که در خصوص نوع «ما» دو احتمال وجود دارد؛ اگر «المیته» به نصب قرائت شود، که قرائت مشهور نیز همین است، در این صورت «ما» حرفیه زائده کافه از عمل نصب است که باعث عدم عمل کردن «ان» و موجب جواز دخول آن بر جمله فعلیه شده است و «المیته» مفعول «حرّم» می‌باشد، لکن اگر «المیته» به رفع قرائت شود، کما این‌که ابن ابی عبّله قرائت کرده است، در این صورت «المیته» خبر «ان» می‌باشد، که به همین جهت رفع داده شده و «ما» نیز موصوله بوده و در محل نصب می‌باشد و عبارت «حرّم الله علیکم» صله آن است. (ابوحیان، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۱۱۰)

۱۱. ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾؛ (حجر، ۲)

شاهد مثال در آیه شریفه فوق عبارت «رُبّما» می‌باشد که «ما» حرفیه زائده کافه از عمل جر است و از عمل «رُبّ» مانع شده است. درخصوص چرایی دخول «رُبّما» بر فعل مضارع در حالی که باید بر فعل ماضی وارد شود این‌طور پاسخ داده شده که فعل مستقبل هرچند در نزد ما معلوم و مشخص نیست، لکن در نزد خدا که علم حضوری‌ای الی الأبد دارد، معلوم بوده و در حکم ماضی است. و یا می‌توان این‌گونه گفت که چون آرزوی کفار به اسلام داشتن در روز قیامت حتمی است، پس این فعل مضارع در حکم فعل ماضی است. (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۶۹)

۱۲. ﴿قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾؛ (اعراف، ۱۳۸)

در آیه شریفه فوق، عبارت «کما» شاهد مثال می‌باشد، که «ما» زائده کافه از عمل جر بوده و مانع از عمل «کاف» جاره تشبیه شده است. البته نظری وجود دارد که در خصوص «کاف» و «رُبَّ» جاره همراه با «ما» زائده عمل کردن حرف جاره یا مهمل بودن جوازی است. طبق رای دیگر، «ما» در آیه شریفه فوق مصدریه می‌باشد و تقدیر آیه چنین است: «کما ثبت لهم آلهة». البته این رای صحیح نمی‌باشد؛ چراکه طبق نظر مشهور، «ما» مصدریه به جمله اسمیه متصل نمی‌شود. همچنین، طبق نظری دیگر، نوع «ما» در آیه شریفه فوق اسمیه موصوله می‌باشد و تقدیر

آیه چنین است: «كَالَّذِي اسْتَفْرَهُ هُوَ لَهُمُ آلهَةٌ». (سمین، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۳۵)

۱۳. ﴿وَأَذْكُرُهُمْ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ﴾؛ (بقره، ۱۹۸)

آیه شریفه فوق طبق نظر جناب زمخشری و ابن عطیه «ما» زائده کافه از عمل جر می‌باشد و جمله بعد از آن محلی از اعراب ندارد، (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۴۷) اما نظر دیگر این است که «ما» مصدریه بوده و با عبارت ما بعدش در محل جر می‌باشد و تقدیر آیه چنین است: «کهلهدایته». (سمین، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۹۵)

۱۴. ﴿وَإِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ (اعراف، ۲۰۰)

شاهد مثال آیه شریفه فوق در الحاق «ما» زائده غیر کافه غیر عوضیه بعد از حرف جزم «إن» است که نون آن بعد از تبدیل به میم، در میم «ما» ادغام شده است و «ینزعنک» فعل شرط و «استعد» جواب آن است. (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۴۰۱؛ ابن هشام، ۱۴۴۳، ص ۲۹۸)

۱۵. ﴿قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ فَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾ (قصص، ۲۸)

در آیه شریفه فوق شاهد مثال در عبارت «ایما» می‌باشد که «ما» غیر کافه غیر عوضیه بوده و بعد از اسم مضاف واقع شده است. البته نظر غیر مشهور دیگری نیز وجود دارد که «ما» نکره است و «الاجلین» بدل از آن می‌باشد. (سمین، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۳۳۹)

۱۶. ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ﴾ (نساء، ۷۸)

شاهد مثال در آیه شریفه فوق عبارت «اینما» می‌باشد که «ما» غیر کافه غیر عوضیه می‌باشد و بعد از ادات شرط جازم واقع شده است و «تکونوا» مجزوم آن و «یدرککم» جواب شرط آن می‌باشد. (ابن هشام، ۱۴۴۳، ص ۲۹۹؛ سمین، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۹۷)



۱۷. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا»؛ (بقره، ۲۶)

شاهد مثال در آیه شریفه فوق وقوع «ما» زائده کافه غیر عوضیه بین متبوع «مثلا» و تابع آنکه «بعوضه» است می‌باشد و در آیه «بعوضه» بدل از «مثلا» می‌باشد و به همین جهت زجاج از جمیع بصریون نقل کرده است که در این آیه «ما» غیر کافه غیر عوضیه است. و مؤید قول بصریون، قرائت ابن مسعود است که اصلا «ما» را در آیه قرائت نکرده است که این خود کاشف زائده بودن آن است؛ زیرا طبق قاعده «القراءات تدل بعضها على بعض» معلوم می‌شود که وجود و عدم «ما» در اصل معنای آیه تأثیری ندارد که این با زائده بودن «ما» سازگار است. و طبق قول دیگری، «ما» اسم نکره به معنای «شیئی» بوده و صفت یا بدل از «مثلا» می‌باشد، لذا محل آن منصوب است و در این قول، کلمه «بعوضه» عطف بیان از «ما» می‌باشد. (ابن هشام، ۱۴۴۳ ق، ص ۱۰۰؛ سمین، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۱۶۳)

۴. نتیجه

طبق مطالب بیان شده در این مقاله، شانزده قسم برای این کلمه اثبات می‌شود و «ما» معرفه تامه عامه را که اکثر نحات به غیر از جماعتی نظیر جناب سیبویه و ابن خروف قبول ندارد، ثابت کرده و همراهی خود را با جناب سیبویه و پیروان ایشان ابراز می‌کند. همچنین، طبق بررسی‌های انجام شده در خصوص «ما» معرفه تامه خاصه، «ما» زائده کافه از عمل رفع، «ما» زائده کافه از عمل جر حروف «باء و من» و ظروف و «ما» زائده غیر کافه عوضیه، معلوم گردید این موارد در قرآن کریم استعمال نشده‌اند.

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابن جنی الموصلي، ابوالفتح عثمان (۱۴۰۵ ق)، *سرخ صناعة الاعراب* (چاپ اول)، دمشق: دار العلم.
۲. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ ق)، *تفسير التحرير والتنوير* (چاپ اول)، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي.
۳. ابن مالك طائي جيانى، محمد بن عبد الله (۱۴۱۰ ق)، *شرح التسهيل* (چاپ اول)، قاهره: هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان.
۴. ابن هشام الانصارى، جمال الدين (۱۴۴۳ ق)، *معنى الاديب* (چاپ هفتم)، قم: مركز مديرية الحوزة العلمية بقم المقدسة.
۵. ابوحيان، محمد بن يوسف (۱۴۲۰ ق)، *البحر المحيط فى التفسير* (چاپ اول)، بيروت: دار الفكر.
۶. درويش، محى الدين (۱۴۱۵ ق)، *اعراب القرآن الكريم وبيانه* (چاپ چهارم)، حُمص: الارشاد.
۷. رضى الدين استرآبادى، محمد بن حسن (۱۹۹۶ م)، *شرح الرضى على الكافية* (چاپ دوم)، بنغازى: جامعة قاريونس بنغازى.
۸. زمخشرى، محمود بن عمر (۱۴۰۷ ق)، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل فى وجوه التاويل* (چاپ سوم)، بيروت: دار الكتاب العربى.
۹. سامرائى، فاضل صالح (۱۴۲۰ ق)، *معانى النحو* (چاپ اول)، عمان: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
۱۰. سمين، احمد بن يوسف (۱۴۱۴ ق)، *الدر المصون فى علوم الكتاب المكنون* (چاپ اول)، بيروت: دار الكتب العلمية.
۱۱. سيبويه، عمرو بن عثمان (۱۴۰۸ ق)، *الكتاب* (چاپ سوم)، قاهره: مكتبة الخانجى.
۱۲. صبان، محمد بن على (بى تا)، *حاشية الصبان على الشرح الأشموني على ألفية ابن مالك* (چاپ اول)، بيروت: المكتبة العصرية.
۱۳. صفائى، غلامعلى (۱۳۷۹ ش)، *ترجمه و شرح معنى الاديب* (چاپ اول)، قم: قدس.
۱۴. طباطبائى، محمد حسين (۱۳۹۰ ق)، *الميزان فى تفسير القرآن* (چاپ دوم)، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.
۱۵. طبرسى، فضل بن حسن (۱۳۷۲ ش)، *مجمع البيان فى تفسير القرآن* (چاپ سوم)، تهران: ناصر خسرو.